

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ادامه‌ی مبحث نماز

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

در بحث سوره‌ی حمد بودیم و برای چندمین بار این سوره را مرور می‌کردیم. جلسه‌ی قبل در آیه‌ی «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»^۱ تأملاتی داشتیم و این بار به آیه‌ی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^۲ می‌پردازیم.

در این آیه از دو امر مهم سخن گفته شده است؛ یکی عبادت خدا و دیگری استعانت از خدای متعال؛ عبادت پروردگار و استعانت از حضرت حق.

هدف خلقت

در بحث هدف از آفرینش و هدف خلقت، اهل معرفت هدف خلقت را معرفت حق متعال و عبادت پروردگار می‌دانند و این حقیقتی است که در قرآن کریم و احادیث قدسی و احادیث معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین هم به گونه‌های مختلف مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است که هدف از آفرینش

۱. سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۳.

۲. سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۴.

همین است. قرآن فرمود: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۳ من جن‌ها و انسان‌ها، یعنی دو دسته موجودات صاحب اختیار را نیافریدم؛ مگر برای این که من خدا را عبادت و بندگی کنند. به شواهدی که شاید اشاره کنم خود عبادت مقدمه‌ی معرفت است. همچنین خدای متعال در آیه‌ی دوازدهم سوره‌ی طلاق هدف خود را از خلقت آسمان‌ها و زمین، دستیابی انسان به معرفت و آگاهی از علم و قدرت الهی بیان کرده است. پس یک آیه عبادت و آیه‌ی دیگر معرفت و علم و دانایی نسبت به حضرت حق را به عنوان هدف خلقت بیان نموده است. در حدیث قدسی‌یی که مشهور است و کتب مختلف آن را نقل کرده‌اند، ضمن این که مضمونش هم با آیات قرآن تأیید می‌شود، در پاسخ داوود پیامبر علیه السلام، خدای متعال فرمود: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ» من گنج پنهانی بودم؛ دوست داشتم آشکار و شناخته شوم.^۴ «فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ»^۴ در نتیجه آفریده‌ها را آفریدم تا خودم شناخته و آشکار شوم. بنابراین در این حدیث قدسی نکات بسیار فراوانی وجود دارد؛ اما نکته‌ای که الآن می‌خواهیم از آن استفاده کنیم این است که هدف خلقت را شناخته شدن خدا بیان می‌کند؛ فرمود: «فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ» خلق را آفریدم تا خودم شناخته شوم. امام صادق علیه السلام حدیثی را از حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام نقل کرده‌اند که روزی حضرت اباعبدالله علیه السلام از منزل خارج شدند و بین اصحابشان آمدند و آنها را مورد خطاب قرار دادند و فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ذَكَرَهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ» ای مردمان، خدایی که

۲. سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶.

۳. مجلسی، بحار، ج ۸۴، ص ۱۹۹؛ حافظ رجب برسی، مشارق أنوار البقین، ص ۳۹؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۸، ص ۲۳۴؛ المحقق‌الکرکی، رسائل، ج ۳، ص ۱۵۹؛ سلیمانی آشتیانی، مجموعه رسائل، ج ۲، ص ۴۱۳.

ذکر و یاد او عزیز و جلیل است، بندگان را نیافرید، مگر برای این که او را بشناسند. «فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ» وقتی او را شناختند، عبادت و بندگی او را پیشه خواهند کرد «فَإِذَا عَبْدُوهُ اسْتَعْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ»^۵ و هنگامی که عبادت خدا را پیشه کردند، خودشان را از عبادت هر چه غیر خداست بی نیاز می یابند. در این فرموده‌ی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام هم به روشنی بیان شده است که خدای متعال بندگان را نیافرید، مگر برای این که به او معرفت پیدا کنند و او را بشناسند و عبادت کنند. اجمالاً می توان نتیجه گرفت که هدف از خلقت عبادت و معرفت است.

در این جمله‌ی حضرت اباعبدالله علیه السلام نکته‌های بسیار عمیق و زیبایی است. به بعضی از آنها اشاره می کنم. فرمودند خدا بندگان را نیافرید، مگر برای این که او را بشناسند. وقتی خدا را شناختند، عبادت و بندگی خدا را پیشه خواهند کرد. نخست اینکه لذت عبادت بستگی به میزان معرفت شخص دارد. هر چه فرد معرفت بالاتری داشته باشد؛ از عبادتش لذت بیشتری خواهد برد. لذا اگر بخواهیم حلاوت عبادت را درک کنیم و طعم عبادت را به راستی بچشیم، می بایست کسب معرفت کنیم. این یک نکته‌ی مهم که از این فرمایش حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام برمی آید. معرفت لازمه‌ی عبادت است و هر چه معرفت بالاتر، عبادت ارزشمندتر و هر چه معرفت بلندتر، حلاوت عبادت بیشتر. بنابراین برای رسیدن به عبادات متعالی و برای چشیدن طعم شیرین حقیقی عبادت، انسان باید در پی کسب معرفت باشد و به خدانشناسی روی بیاورد. این بحث را در کتاب

^۵ مجلسی، بحار، ج ۲۳، ص ۸۳ و قمی، سفینه البحار، ج ۵، ص ۴۰.

«شرابِ طهور» کرده‌ایم.^۶ هر کس خدا را شناخت؛ کسی که معرفت پیدا کند، محبت پیدا می‌کند. کسی که از شرابِ طهورِ توحید و معرفت بنوشد، سرمست شراب عشق و محبت الهی می‌شود؛ سرمست شراب قرب و وصال الهی می‌شود. و آنچه که تشنه‌ی آن خواهد شد تنها در عبادت پروردگار برای او حاصل می‌شود و لذا در صدد عبادت برمی‌آید؛ «فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ» وقتی خدا را شناختند، بندگی خدا را پیشه می‌کنند؛ عبد خدا می‌شوند و به عبادت خدا می‌پردازند. کسانی که اهل معرفتند، طعمی در عبادتشان می‌چشند که غیر قابل توصیف است. در مناجات‌العارفین از مناجات خمسۀ عشر امام سجاد علیه السلام است که آن حضرت به خدای متعال عرضه می‌دارند: «مَا أَطْيَبَ طَعْمَ حُبِّكَ» طعم محبت تو ای خدا چقدر نیکو و دوست‌داشتنی است؛ «وَمَا أَعَذَبَ شُرْبَ قُرْبِكَ»^۷ و شراب قرب تو ای خدای متعال چقدر گوارا و عذب و دوست‌داشتنی است. در نتیجه کسانی که به این معنا راه پیدا کرده‌اند، رو به عبادت می‌آورند و از حقیقت عبادت بهره می‌جویند. نکته‌ی دیگر این است که فرمودند: «فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَعْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ» وقتی عبادت خدا را پیشه کردند، خود را از عبادت هر چه غیر خداست بی‌نیاز می‌بینند. چون کسی که به معرفۀ الله، یعنی به معرفت توحیدی راه پیدا کرد و حقیقت احدیت و ذات صمدی را شناخت، پی می‌برد که ماسوی الله در برابر آن ذات باطل است؛ هر چه که غیر از او هست، پوچ است و هیچ؛ لذا غیر

^۶. تأکید می‌کنم عزیزان حتماً به بحث عبادت در کتاب «شرابِ طهور» مراجعه کنند تا بحث‌هایی که راجع به عبادت در فصل نسبتاً مفصّلی مطرح کرده‌ایم، یادآوری شود.

^۷. مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۱۵۱ و مفاتیح الجنان، محدث قمی، مناجاة العارفین، ص ۴۱۵.

خدا را مستحق برای عبادت نخواهد دید. در برابر ذات احدی همه چیز باطل الذّات و لاشیء است. لذا خود را از عبادت هرچه غیر خداست بی نیاز می بیند و غیر خدا برای او معنا ندارد. لذا اوست که می تواند به حقیقت بگوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» چون غیری نمی بیند. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» گفتن او حقیقی خواهد بود.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ». ضرورت عبادت

انسان در زندگی محتاج عبادت است. به لحاظهایی به ضرورت عبادت اشاره می کنم. انسان مخلوق خداست؛ به تعبیر فلسفی معلول است. اگر مخلوق و معلول غافل نشود؛ اگر در خواب عالم طبیعت و ماده فرو نرود؛ اگر بیداری و هشیاری خود را حفظ کند و بداند که هستی و همه ی کمالات هستی او از حقیقت احدیت سرچشمه گرفته است، قطعاً علت وجودش را از خودش بیشتر دوست خواهد داشت. چراکه این خود از او سرچشمه گرفته است. لذا به او محبت پیدا می کند. این توجه درونی و حالت نیاز به علت و خالق در قالب رفتارهایی ظاهر می شود که در شرع مقدّس نامش را عبادت گذاشته اند. پس عبادت ظهور همین توجه و میل و محبت بیش از خویشتن به علت خویشتن و خالق خویشتن است. این در فطرت همه ی مخلوقات هست. اگر هر معلول به آگاهی برسد، نسبت به علت خودش علاقه و محبتی شدیدتر از علاقه و محبتی که به ذات خودش دارد، احساس خواهد کرد. بنابراین راه طاعت و بندگی خدا، به بیان دیگر دین خدا، در فطرت هر مخلوق وجود دارد. قرآن هم فرمود: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ

لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»^۱ لذا دین در فطرت انسان است. راه بندگی را پیشه کردن در فطرت

انسان است. اگر انسان از خواب غفلت بیدار شود؛ اگر از مستی سُکرِ باده‌ی دنیاپرستی نجات پیدا کند و اگر از این خواب عمیق نجات و رهایی پیدا کند، میل به ذات احدیت را در وجود خود می‌یابد و وقتی این میل می‌خواهد در قالب رفتار اظهار شود، می‌شود عبادات. لذا دین فطری است. فطری بودن دین خیلی روشن است؛ به استدلال پیچیده‌ای هم نیاز ندارد؛ کمی تأمل می‌طلبد.

همه‌ی انسان‌ها به کمال مطلق علاقه‌مندند و محبت دارند. کمال مطلق را دوست می‌دارند. هر یک از کمالات را تصور کنید، مثلاً اگر علم دارید؛ انسان دانشمندی هستید؛ به هیچ حدی از علم بسنده نمی‌کنید. اگر بدانید نکته‌ی دیگری هم وجود دارد که هنوز نمی‌دانید، تشنه‌ی دانستن آن خواهید بود. انسان به هیچ حدّ از دانایی سیراب نمی‌شود. انسان طالب دانستن همه چیز است؛ یعنی علم مطلق. اگر انسان ثروتی دارد، به هیچ میزانی از ثروت سیر نمی‌شود. بزرگ‌ترین ثروتمندان عالم تا آخرین لحظه‌ی عمرشان از تقللاً برای افزودن به دارایی‌شان دست نکشیدند. انسان تشنه‌ی ثروت بی‌حدّ است؛ غنای مطلق را می‌خواهد. کسانی که در مسند مدیریت قرار گرفته‌اند، به هیچ سطحی از قدرت‌های سازمانی سیر نمی‌شوند؛ هر روز پست و مقام بالاتری را می‌خواهند و می‌خواهند به اقتدار بیشتری دست پیدا کنند. حتی وقتی فرمانروای کشور شدند، می‌خواهند کشورهای دیگر را هم تحت فرمان و استعمار خودشان دریاورند. هیچ حدّی از قدرت انسان را سیر نمی‌کند؛ انسان تشنه‌ی قدرت مطلق است. هیچ حدّی از جمال و زیبایی انسان را

^۱. سوره‌ی روم، آیه‌ی ۳۰.

سیر نمی‌کند؛ چه خودش زیبا باشد؛ اگر بداند می‌تواند کاری کند که زیباتر از این که هست شود، قطعاً دنبال آن کار خواهد رفت. انسان به هیچ حدّی از زیبا بودن قانع نیست. هرچه زیباتر از آنچه هست قابل تصوّر باشد را طالب و تشنه است. انسان تشنه و طالب جمال مطلق است. در زیبایی‌هایی هم که در بیرون از وجود خودش است، هیچ حدّی از زیبایی او را سیر نمی‌کند. یک منظره‌ی زیبای طبیعی را که دید، گر چه از آن خیلی لذّت بُرد؛ اما دنبال منظره‌های زیباتر از آن می‌گردد. یا هنرهایی که با صنع بشری ایجاد می‌شود؛ یک تابلوی زیبای نقّاشی را دید خیلی لذّت برد؛ اما دنبال تابلوهای زیباتر است. هیچ حدّی از زیبایی بشر را سیر نمی‌کند؛ انسان طالب جمال مطلق است. بنابراین هیچ کمالی به حدّ محدودش محبوب انسان نیست؛ انسان طالب کمال مطلق است. همه‌ی کمالات را در حدّ اطلاق می‌خواهد. این کمال مطلق جوّی و کمال مطلق طلبی و کمال مطلق دوستی که در وجود انسان است؛ این که انسان طالب کمال مطلق است؛ اگر کمال مطلق در عالم واقع وجود نداشته باشد، این تشنگی و خواستِ درون انسان امری عبث می‌شود. چون تشنگی‌یی است که آبی که آن تشنگی را سیراب کند، وجود ندارد. گذاشتن این تشنگی در وجود انسان امری عبث می‌شود. مثل این که خدا در خلقت من تشنگی به آب ایجاد کرده باشد؛ اما آبی در عالم وجود نداشته باشد. ایجاد این احساس در دورن انسان امری لغو و عبث می‌شود. خدای متعال حکیم است و کار عبث و لغو از او سر نمی‌زند. حال که در وجود انسان تشنگی کمال مطلق نهاده است، پس قطعاً کمال مطلق در عالم واقع وجود دارد؛ که اگر وجود نمی‌داشت، تشنگی کمال مطلق که خدا در خلقت انسان قرار داده است، امری غیرحکیمانه و عبث می‌شد و سر زدن امر غیرحکیمانه و عبث از خدا محال است؛ بنابراین کمال مطلق وجود دارد. ذات مقدّس

حقّ متعال کمال مطلق است. همه‌ی انسان‌ها تشنه و طالب خدا هستند؛ چه بدانند؛ چه ندانند. فردی که دنبال ثروت است و هر روز می‌خواهد به ثروتش بیفزاید؛ او هم فی الواقع دنبال خداست؛ اما نمی‌داند. ندانستن چیز کوچکی نیست؛ «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۹ آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، برابرند؟ فردی هم که دنبال پست و مقام بالاتر است و هیچ قدرتی او را سیر نمی‌کند، دنبال خداست. او هم دنبال قادر مطلق است. فرد پول‌دوست هم دنبال غنی مطلق است. فرد جمال‌دوست هم دنبال جمیل مطلق است. فرد دانشمند هم دنبال علیم مطلق و علم مطلق است؛ ولو خودش نداند. بنابراین کمال مطلق در عالم خارج وجود دارد و آن خدای متعال است و انسان طالب خداست. «يَا مُتَّهِي طَلَبِ الطَّالِبِينَ»^{۱۰} ای پایان و سرآمد و انتهای طلب همه‌ی طالبان. یعنی هرکس طالب هرچه هست، در امتداد طلبش فی الواقع طالب توست. در مناجات‌های خمسة عشر امام سجّاد عليه السلام است؛ در مناجات المحبّين این تعبیر است:

«يَا مُنِي قُلُوبِ الْمُشْتَاقِينَ»^{۱۱} و ای آرزوی دل‌های مشتاقان. یا در مناجات المریدین است: «لِقَاؤُكَ قُرَّةَ عَيْنِي» ای خدا دیدار تو نور دیدگان من امام سجّاد است؛ «وَصَلُّكَ مُنِي نَفْسِي»^{۱۲} و وصال تو آرزوی جان من امام سجّاد است. بنابراین همه‌ی انسان‌ها در فطرتشان خداجو هستند. پیغمبران نیامدند دین را بیاورند؛ دین در وجود انسان و در فطرت انسان بود. پیامبران آمدند حقیقتی را که

^۹. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۹.

^{۱۰}. مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۳۹۷؛ محدّث قمی، مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر، ص ۴۴۲.

^{۱۱}. مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۱۴۹؛ محدّث قمی، مفاتیح الجنان، مناجاة المحبّين، ص ۴۱۳.

^{۱۲}. مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۱۴۸؛ محدّث قمی، مفاتیح الجنان، مناجاة المریدین، ص ۴۱۲.

در باطن انسان زیر توده‌ای از غفلت‌ها و جهل‌ها مخفی و مدفون شده بود، استخراج کنند؛ آن را از بطون به ظهور بیاورند؛ آشکار کنند و همان چیزی که در باطن بشر بود را نشان دهند. فطرت او را تقویت و بیدار کنند و معشوق و مطلوب فطری بشر را به او بشناسانند که تو تشنه‌ی خدایی؛ گمان نکن ثروت دنیا تو را سیر خواهد کرد یا پست و مقام‌های دنیا، یا جمال و زیبایی‌های دنیا، یا علوم ظاهری و باطنی تو را سیر خواهد کرد؛ تو تشنه‌ی خدایی. انبیاء آمدند این حقیقتی را که در باطن و ناخودآگاه او بود، به خودآگاه انسان منتقل کنند. آمدند حضرت حق را به بشر بشناسانند تا مطلوب حقیقی خودش را با چیز دیگری عوضی نگیرد و به پرستش جز او کشیده نشود. آمدند تا راه و صراط مستقیم را در همه‌ی شئون زندگی به او نشان دهند؛ چه در جنبه‌های اعتقادی، چه در جنبه‌های اخلاقی، چه در جنبه‌های رفتاری و افعالی. آمدند صراط مستقیم را که همان صراط مورد رضایت خداست؛ راهی است که به وصال الهی منتهی می‌شود، به بشر معرفی کنند. آمدند بیماری‌های روحی و روانی بشر را معالجه و درمان کنند؛ بیماری شرک را، شرک خفی را. این بیماری را جز انبیاء چه کسی تشخیص می‌داد و می‌توانست معالجه کند؟ بیماری حسد، کینه‌توزی، نفاق و دورویی و بیماری‌های مختلف اخلاقی دیگر. انبیاء آمدند بشر را معالجه کنند و راه صحیح عبادت و بندگی حضرت حق را به بشر بیاموزند؛ والا قبل از این که انبیاء بیایند، دین در فطرت بشر بود. بنابراین عبادت برای بشر لازم است. عبادت حقیقت و کمال مطلق نیاز فطری بشر است.

به لحاظ دیگری هم می‌توان به این بحث نگاه کرد. خدای متعال دو نوع امر دارد؛ یک امر تکوینی و یک فرمان تشریحی. امر تکوینی خدا لامحاله اجرا می‌شود؛ یعنی وقتی خدا اراده می‌کند واقع

می‌شود. «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^{۱۳} امر خدا امر محقق الوقوع است. این امور تکوینی است؛ آنچه خدای متعال در ایجاد و خلقت امر می‌کند و اراده می‌کند، بی‌درنگ عیناً واقع می‌شود. اما خدای متعال یک امر تشریعی هم دارد که فرمانی است که اطاعت از آن عقلاً واجب و لازم است. این امر تشریعی یعنی کوچکی کردن در برابر حق و اطاعت از فرمان او. این همان چیزی است که در باطن و فطرت انسان است؛ ظهور همان چیزی است که گفتیم در درون و نهاد هر معلولی نسبت به علتش وجود دارد. لذا امثال از امور تشریعی یک امر عقلاً لازم است؛ برخلاف امور تکوینی که امری قهراً واقع است. امور تکوینی و فرمان‌های تکوینی خدا قهراً واقع می‌شود؛ اما انسان در رابطه با امور تشریعی خدا اختیار دارد؛ می‌تواند اطاعت کند و می‌تواند نکند. اما عقل به او حکم می‌کند که اطاعت کردن لازم و واجب است. لذا انسان باید راه طاعت خدا و فرمانبری و بندگی حق متعال را در پیش گیرد. اگر انسان این راه را در پیش نگیرد و از اوامر تشریعی خدا تمرد و سرپیچی و سرکشی کرد، حساب خودش را از همه‌ی موجودات جهان خلقت جدا کرده است. چون همه‌ی موجودات جهان خلقت مطیع مطلق خدا هستند. خدا فرمود: «إِنِّي طَوْعاً أَوْ كَرْهًا» با رغبت یا با کراهت بیاید. گفتند: «أَتَيْنَا طَائِعِينَ»^{۱۴} با رغبت آمدیم. خدا به همه‌ی موجودات جهان خلقت امر کرد: چه به میل، چه به بی‌میلی بیاید و موجودات جهان خلقت در برابر این امر تکوینی خدا گفتند از سر رغبت آمدیم و فرمان تو را اطاعت کردیم. همه‌ی موجودات جهان آفرینش مطیع و فرمانبر حقتند. اگر انسانی از فرمان حق سرکشی کند، هماهنگی‌اش را با

^{۱۳}. سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۲.

^{۱۴}. سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۱۱.

همه‌ی موجودات جهان خلقت را بر هم زده است و حساب خودش را از همه‌ی موجودات جهان آفرینش که مطیع و عبد و فرمانبر حقّ متعالند، جدا کرده است. حال که این‌گونه است، طبیعتاً همه‌ی جهان خلقت رو در روی او قرار می‌گیرند. جهان به او روی خوش نشان نخواهد داد؛ لذا هم تک می‌افتد و غریب، هم زندگی برای او سخت می‌شود. قرآن فرمود: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا»^{۱۵} کسی که از یاد من اعراض کند؛ راه بندگی مرا ترک کند و مرا به فراموشی بسپارد، همه‌ی عالم بر او سخت خواهند گرفت؛ چون او رو در روی عالم ایستاده است؛ خلاف مسیر همه‌ی جهان خلقت حرکت می‌کند. کسی که خلاف جهت حرکت می‌کند، زندگی برایش سخت می‌شود. حضرت آدم عليه السلام یک ترک اولی کرد؛ به طردش از بهشت منتهی شد؛ همه‌ی درخت‌های بهشتی که تا قبل از آن همه‌ی میوه‌های خود را در اختیار آدم عليه السلام قرار می‌دادند «وَكُلًّا مِنْهَا رَعَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا»^{۱۶}، میوه‌هایشان را از آدم عليه السلام دریغ کردند. با یک ترک اولی! پناه می‌بریم به خدا با ما بشرِ عصیانگر جهان چه کند؟! این همه سختی و تلخی که بشر در زندگی متحمل می‌شود، ریشه‌اش از اینجاست که سمت و سویی جز سمت و سوی همه‌ی جهان را انتخاب کرده است. در مسیرِ خلاف آنچه آفرینش بر آن بنا نهاده شده است، راه طی می‌کند. طبیعی است که زندگی بر او سخت می‌شود. فرمود: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»^{۱۷} فساد در خشکی و دریا آشکار شد به سبب آنچه مردم کردند. با توجه به آنچه گفتیم، روشن است که بشر

^{۱۵}. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۴.

^{۱۶}. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۵.

^{۱۷}. سوره‌ی روم، آیه‌ی ۴۱.

باید در همه‌ی شئونش مطیع خدا و عبد خدای متعال باشد تا در همه‌ی جنبه‌ها از سعادت بهره‌مند و برخوردار شود. لذا قرآن هم فرمود: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ؛ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ»^{۱۸} کسانی که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند، هم در زندگی دنیوی و هم در آخرت برای آنها بشارت است. یعنی لذت دنیا و آخرت را می‌برند. شیرینی زندگی دنیوی و اخروی را کسانی خواهند چشید که هم‌سوی با همه‌ی موجودات جهان آفرینش، راه عبادت و بندگی خدا را طی می‌کنند. بنابراین به این لحاظ هم عبادت خدا لازم است.

به لحاظ سوم. شکر مُنعمِ عقلاً واجب است و در فطرت هر انسان وجود دارد؛ حتی در حیوانات هم تا حدودی وجود دارد. لذا اگر به یک حیوان هم محبت کنید و غذا دهید، ابراز تشکر می‌کند. اگر جلوی سگ استخوانی بیندازید، دمی می‌جنباند و گرنشی می‌کند. حیوانی را از یک تنگنا و سختی نجات می‌دهید، قدرشناسی می‌کند. شکر منعم حتی در حیوانات هم وجود دارد؛ چه برسد به انسان. شکر منعم در فطرت انسان است. هر انسان می‌فهمد و میل دارد که از کسی که به او خوبی و محبت و عطا و احسان و لطفی کرد، تشکر و سپاس‌گزاری کند. شکر منعم عقلاً واجب است. این واجب، واجب شرعی نیست. اگر شرع هم امر به آن کرده است، برای تقویت همان امر عقلانی است؛ و الاً بدون امر شرع، هر انسان می‌فهمد که اگر کسی به او خوبی کرد، شایسته است از او تشکر کند. منعم حقیقی خدای یکتاست که همه‌ی آنچه داریم عطای اوست؛ نعم و آلاهی اوست. بی‌دریغ آنها را به ما عنایت کرده است؛ بی‌چشم‌داشت حتی تشکر به ما عطا کرده است؛ از سر

^{۱۸}. سوره‌ی یونس، آیه‌های ۶۳ و ۶۴.

رحمت و فضل و لطف و محبت عطا کرده است. وقتی انسان این حقیقت را فهمید، حکم عقل به او می‌گوید باید از چنین خدایی تشکر کرد. همه‌ی عباداتی که در دین داریم؛ چه عبادات بدنی مثل روزه و نماز و طواف خانه‌ی خدا و سعی صفا و مروه، چه عبادات مالی مثل خمس و زکات دادن و انفاق کردن، چه عباداتی که مقامی است؛ همه‌ی عباداتی که در دین آمده است، اظهار تشکر در برابر منعم حقیقی و خدای متعال است. می‌دانیم خدا به عبادات ما بی‌نیاز است. همان تعبیر زیبای امیرالمؤمنین علیه السلام در طلوعه‌ی خطبه‌ی متقین که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى خَلْقَ الْخَلْقِ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ»^{۱۹} وقتی خدا مخلوقات را آفرید، از طاعت آنها غنی و بی‌نیاز بود و از معصیت آنها هم زیانی نمی‌کرد. پس خدا سودی از عبادت و تشکر ما نمی‌برد. سود تشکر ما به خود ما برمی‌گردد. منتهی اقتضای فطرت، اقتضاء وجدان و انصاف و عقل است که انسان از منعم حقیقی و علی‌الاطلاق که خدای متعال است، تشکر کند و این تشکر را ابراز کند. همان‌طور که به زبان می‌گوید خدایا شکر، در قالب مظاهر دیگری وجودی‌اش هم این تشکر را ابراز کند. این ابراز عملی می‌شود عبادت. بنابراین عبادات به عنوان شکر منعم هم یک ضرورت است. آن هم منعمی که نعمت‌هایش لا تُعَدُّ وَ لا تُحْصَى^۱ است. خود قرآن فرمود: «إِنْ تُعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»^{۲۰} اگر بخواهید نعمت‌های الهی را به شمارش درآورید، قابل احصاء و شمارش نیست. در دعای عرفه‌ی اباعبدالله الحسین علیه السلام حضرت در پیشگاه الهی چه‌ها می‌گویند؛ که ای خدا اگر

^{۱۹}. شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۳، ص ۳۰۳ و هلالی، کتاب سلیم، ج ۲، ص ۸۴۹.

^{۲۰}. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۸.

همه‌ی دریا‌های عالم مرگب و همه‌ی درخت‌های عالم قلم شوند؛ همه‌ی جنّ و انس و ملائک با من اباعبدالله الحسین همراهی کنند و تا قیامت هم به من عمر دهی، قادر نخواهیم بود یک لیست کامل از نعمت‌هایی که فقط به من یک نفر داده‌ای، تهیّه کنیم. و اگر من از همین الآن سر به سجده‌ی شکر بگذارم و تا قیامت عمر داشته باشم و تا قیامت سر از سجده‌ی شکر برندارم، حقّ شکر یکی از این بی‌نهایت لطف تو را نتوانسته‌ام به‌جا بیاورم. لذا قرآن فرمود: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»^{۲۱} بندگان شکور من بسیار بسیار اندکند. در برابر آن همه نعمت، حکم عقل می‌گوید از مُنعمت تشکر کن؛ اما آنچه در عمل اتفاق می‌افتد اکثراً کفور و نمک‌ناشناس و ناسپاس و کفران‌پیشه‌ایم! عصیان ما از فرمان حق عین کفران‌پیشگی است. همان‌طور که عبادت و طاعت ما عین تشکر است. اما خدا در برابر همین عصیان‌ها هم با ما چه می‌کند؟ جز پرده‌پوشی؟ جز بخشش و اغماض؟ این آن چیزی است که الآن در دنیا داریم. با این همه عصیانی که در برابر پروردگارمان کرده‌ایم و می‌کنیم، اما همه را از چشم خلق پوشانده است. خودش می‌بیند؛ اما نمی‌گذارد دیگران مطلع شوند. در حدیث داریم: «لَوْ تَكَاشَفْتُمْ مَا تَدَافَنْتُمْ»^{۲۲} اگر آنچه که در باطنتان است مکشوف می‌شد، چنان از هم متنفر می‌شدید که حتی حاضر نبودید جنازه‌ی یکدیگر را دفن کنید. اما این مال دنیا است. در قیامت حساب چیز دیگری است. قیامت «يَوْمَ تُبْلَى

^{۲۱}. سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۳.

^{۲۲}. مجلسی، بحار، ج ۷۴، ج ۳۸۳ و صدوق، عیون، ج ۲، ص ۵۳.

السَّرَائِرُ»^{۲۳} است؛ روزی است که آنچه در سرّ انسان است مکشوف و آشکار می‌شود. قیامت روزی

است که «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»^{۲۴} در آن روز ترازوهای عدالت برپا می‌شود. آن وقت

عصیان‌پیشگی، تمرد، ناسپاسی، کفران‌پیشگی چه در پی خواهد داشت؟ قطعاً اقتضای عدالت این

است که کسی که سرکشی کرده است؛ کسی که کفر ورزیده است؛ کسی که ستم کرده است و

کسی که نفاق پیشه کرده است، به اقتضای عدالت عقوبت و کیفر شود. لذاست که اگر انسان

متوجه این حقیقت شد، همین جا تا از عمر دنیوی‌اش باقی است باید بی‌درنگ راه استغفار و توبه را

در پیش گیرد و این چند روز باقی‌مانده از عمر دنیا را به مسیر طاعت و بندگی خدا قدم بگذارد تا

بنده‌ی کفران‌پیشه‌ای نباشد. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ فَاسْتَكْتَرَ مِنْ

الزَّادِ»^{۲۵} خوشا به حال کسی که یاد معاد کرد سپس در طلب افزودنِ توشه‌ی راه معاد برآمد. این از

یک جنبه‌ی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ». اگر خداوند توفیق داد و عمری بود؛ ان شاء الله جلسه‌ی آینده به

جنبه‌های دیگر آن اشاره می‌کنیم.

از خدای متعال می‌خواهیم به حقّ مظلومیّت صدّیقه‌ی کبری^۱ فاطمه‌ی زهرا صلوات‌الله‌علیها ما را

قدردان نعمت ولایت این خاندان نورانی قرار دهد و ما را در مسیر رضایت آن بزرگواران توفیق

کسب معرفت و انجام وظائف عنایت فرماید و در امر فرج مولای ما، آقای ما، سید ما، سرور ما،

^{۲۳}. سوره‌ی طارق، آیه‌ی ۹.

^{۲۴}. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۴۷.

^{۲۵}. تمیمی آمدی، غرر الحکم، ص ۴۳۰.

محبوب دل ما و گمشده‌ی همه‌ی هستی ما، حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه تعجیل فرماید و
قلب مقدّس آن حضرت را با صدور امر فرجشان شاد بگرداند، به برکت صلوات بر محمّد و آل
محمّد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ